



صورتگر چهره زن مسلمان

صدیقه وسمقی

پاره‌ای احکام فقهی که به برخی از آن‌ها اشاره شد، چهره‌ای نامطلوب از زن مسلمان ترسیم می‌کنند.

این احکام با ورود به قوانین مدنی، موانعی را برای زنان به وجود آورده‌اند، با مروری بر قوانین مدنی ایران می‌بینیم که برخی احکام فقهی، مستقیماً و بدون توجه به شرایط عرفی، خانوادگی و اجتماعی زنان به قانون تبدیل شده‌اند. تبدیل این احکام به قانون و مهم‌تر از آن انتساب این احکام فقهی به اسلام که موجب می‌شود مخالفت با آن‌ها مخالفت با اسلام تلقی شود، زنان را با چالش‌های جدی اجتماعی مواجه ساخته است. با توجه به آنچه گفته شد، بررسی این نکته که آیا به راستی این احکام فقهی، احکام واقعی اسلام هستند، اهمیتی خاص می‌یابد. برای یافتن پاسخ سوال دوم باید عرف و فرهنگ مسلمانان اولیه و نیز نحوه شکل‌گیری سنت نبوی را مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

عرف و فرهنگ مسلمانان اولیه و سنت

سنت مهم‌ترین دلیل فقها برای استنباط احکام فقهی است که از نظر آنان همان احکام شرعی هستند. با توجه به این نکته، بررسی سنت و نحوه شکل‌گیری آن و بازنگری در نحوه استفاده از آن در استنباط احکام، حائز اهمیت است. بدیهی است بررسی این موضوع مهم خود بحثی مفصل و مستقل است. اما در این جا ناچاریم به اختصار به آن بپردازیم. پیامبر اسلام (ص) سیزده سال مردم مکه را به اسلام دعوت کرد و در این راه مشقات فراوانی را تحمل نمود. سرانجام بزرگان دو قبیله اوس و خزرج که در مدینه می‌زیستند و همواره با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند، از پیامبر دعوت کردند که به مدینه مهاجرت کند. پیامبر با پیروان خود از مکه به مدینه مهاجرت کرد. مدینه شهری بود که حدود سه هزار نفر جمعیت داشت. عده‌ای از یهودیان نیز در کنار دو قبیله اوس و خزرج زندگی می‌کردند. مردم دو قبیله پس از سال‌های دراز جنگ و ستیز، با یکدیگر متحد شدند و به اسلام گرویدند. پیامبر قریب ده سال در میان آنان زیست. در این مدت مردم در همه امور به پیامبر مراجعه می‌کردند و سوالات خود را از وی می‌پرسیدند. در طول این ده سال مردم فرصت یافتند تا اعمال و رفتار پیامبر را از نزدیک ببینند و سخنان او را بشنوند. پس از پیامبر، مصاحبان آن حضرت کردار و گفتار او را برای دیگران بازگو کردند و به این ترتیب سنت پیامبر شکل گرفت. اصولیون علاوه بر قول و فعل پیامبر، تقریر او را نیز جزئی از سنت و سنت را حجت می‌دانند؛ حجت یعنی ملاک تشخیص مشروع و نامشروع. آنچه پیامبر به آن عمل کرده، آنچه بیان کرده و آنچه که مردم نزد او عمل کرده‌اند و از اعتراض آن حضرت مصون مانده‌اند، همه حجت و ملاک تشخیص مشروع و نامشروع هستند. مردم مدینه آن روزگار، یعنی مسلمانان اولیه شرایط، آداب، سنن و قوانین خاصی داشتند که حتی بسیاری از آن‌ها میان آنان و یهودیان مشترک بود. در آن زندگی قبیله‌ای، مرد، حاکم مطلق بود.

چهره‌ای که معمولاً برای زن مسلمان تصویر می‌شود، چنین است: موجودی ضعیف، بی‌اراده، وابسته به مرد که بدون اجازه شوهر نمی‌تواند از خانه خارج شود، مسئولیتی جز تامین نیاز جنسی شوهر ندارد، نسبت به فرزندان خود حقی ندارد، نمی‌تواند در جامعه منشا اثر باشد، شهادت او در بسیاری موارد در محاکم پذیرفته نمی‌شود و هر جا که پذیرفته شود، شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد است. دیه و ارث او نصف مرد است نمی‌تواند قاضی باشد و حق دستیابی به مناصب سیاسی و اجتماعی را ندارد...

این موجود ضعیف و منفعل که معمولاً در زیر پوششی سیاه و بلند پنهان شده، قابل ترحم است. چهره‌ای که از زن مسلمان ترسیم شده، چنان نامطلوب است که حتی زنان مسلمان متشرع نیز آن را نمی‌پسندند. ترسیم چنین چهره‌ای از زن مسلمان موجب شده نسل جوان از این چهره بگریزد. نسل جوان می‌خواهد قوی و مستقل باشد، در خانواده و جامعه منشا اثر باشد، حق دستیابی به همه مشاغل و مناصب اجتماعی و سیاسی را داشته باشد، حقوق مالی او با مرد برابر باشد و ...

در این جا دو سوال مهم مطرح می‌شود:

۱. صورتگر چهره زن مسلمان کیست؟

۲. آیا این چهره واقعی زن مسلمان است؟

برای یافتن پاسخ سوال نخست، با مراجعه به منابع گوناگون در حوزه‌های مختلف علوم دینی، درمی‌یابیم پیش از همه، این فقها بوده‌اند که در منابع فقهی خود چنین صورتی را رقم زده‌اند. کتب فقهی را که ورق بزنیم، هر از گاهی در فصول مختلف به عباراتی برمی‌خوریم که حاکی از تبعیض آشکار میان زن و مرد است. اگر چه در بسیاری امور فقهی، جنسیت مطرح نیست و در غالب موارد در خصوص عبادات، معاملات و حدود، تفاوت قابل توجهی میان مرد و زن دیده نمی‌شود، اما تفاوت‌های موجود در موضوعاتی مانند ارث، قصاص، دیه، شهادت، قضاوت، حضانت، ولایت، حجاب و حتی موضوعاتی مانند حقوق جنسی، چنان چشمگیر است که قابل اغماض نیست؛ همین تفاوت‌ها کافی است که زن را موجودی منفعل و ضعیف و مرد را موجودی فعال و مسلط معرفی کند. آنچه درباره تفاوت حقوق زن و مرد مسلمان در فقه موجود است، امروز به قدری غیر قابل قبول و دور از واقعیت به نظر می‌رسد که حتی برخی از فقهای معاصر کوشیده‌اند احکام فقهی هزار ساله را با فتاوی جدید جایگزین کنند و احکام فقهی را به واقعیات و مقتضیات امروز نزدیک سازند. این عده از فقها دریافته‌اند که اگر به واقعیات و مقتضیات توجه نکنند، احکام فقهی متروک می‌شوند و به اسلام جفا خواهد شد. آنان می‌کوشند با همان شیوه سنتی و معمول فقها، احکام جدیدی برای برابری حقوق زن و مرد ارائه کنند. اما این روند نسبت به شتاب حرکت زنان و نیازهای فردی و اجتماعی آنان بسیار کند است. گذشته از آن که

چهره‌ای که از زن مسلمان ترسیم شده، چنان نامطلوب است که حتی زنان مسلمان متشروع نیز آن را نمی‌پسندند.

خویشاوندان ذکور نسبی، نسبت به یکدیگر مسئولیت داشتند. مثلاً اگر کسی مرتکب قتل خطایی می‌شد، دیه مقتول را خویشاوندان ذکور پدری یا عاقله قاتل می‌پرداختند.

با مطالعه تاریخ زندگی مسلمانان اولیه در حجاز و بررسی قوانین و مقررات حاکم بر جامعه آنان، روشن می‌شود زنان دارای استقلال نبوده‌اند و مردان نسبت به زنان خانواده و حتی قبیله خود تعصب خاصی داشته‌اند. این شرایط در وضع قوانین نقش موثری داشته است. با بررسی آنچه سنت خوانده می‌شود و نیز با مطالعه قرآن، می‌توان تا حد زیادی به شرایط اجتماعی و موقعیت زن در جامعه آن روز مسلمانان پی برد. آنچه به عنوان سنت جمع‌آوری شده، مجموعه‌ای است از قوانین و مقررات رایج در جامعه مسلمانان اولیه، به علاوه تعالیم عبادی و احکام مربوط به واجبات و محرمات. بر همین اساس، کتب فقهی نیز مجموعه‌ای از احکام مربوط به عبادات، معاملات، ازدواج، طلاق، حدود، قصاص و... هستند.

بحث درباره حقوق زن در موضوعات گوناگون، مانند ازدواج، طلاق، ارث، دیه، قضاوت، شهادت، حکومت و مانند آن نیز در میان فصول گوناگون فقهی مطرح می‌شود و به اسلام انتساب می‌یابد. در این جا این سوال مطرح است که آیا می‌توان آداب و سنن رایج میان مسلمانان اولیه را احکام شرعی دانست؟

بازنگری در حجیت سنت و مفهوم آن

برای یافتن پاسخ سوال مذکور، با بحثی مختصر پیرامون سنت و حجیت آن آغاز می‌کنیم. چنان که گفتیم، اصولیون قول و فعل و تقریر پیامبر را سنت می‌دانند. آنان میان قول و فعلی که از پیامبر به واسطه پیامبری صادر شده و در مقام بیان حکمی شرعی بوده و قول و فعلی که از آن حضرت به عنوان یک انسان عادی صادر شده، فرقی قائل نشده‌اند. پیامبر، همانند دیگران انسانی عادی بوده، قرآن نیز بر این نکته تأکید دارد و مردم را از مبالغه و غلو درباره پیامبران نهی می‌کند. پیامبر مانند مردم جامعه خود به آداب و سنن رایج عمل می‌کرد. او به اکثر اعمال، رفتار، آداب و سنن مردم که مباح و متناسب با شرایط و مقتضیات زندگی آنان بود، اعتراضی نداشت. اصولیون این دسته از آداب و سنن را که مصون از اعتراض بوده، تقریر می‌خوانند و آن را جزئی از سنت می‌دانند و معتقدند پیامبر این آداب و قوانین را امضا کرده است، به همین دلیل این احکام را احکام امضایی می‌نامند. بخش اعظم سنت و فقه را همین احکام امضایی تشکیل می‌دهد. اصولیون، سنت پیامبر را حجت می‌دانند. حجت، ملاک تشخیص مشروع و نامشروع است. در این جا باید دو مطلب را مورد بررسی دقیق قرار داد؛ مطلب اول آن است که آیا سنت پیامبر شامل همه گفتار و کردار پیامبر که در مقام پیامبری از آن حضرت صادر نشده و نیز آداب و کردار مسلمانان که بر اساس مقتضیات و عرف و فرهنگ خود به آن عمل می‌کردند و از اعتراض پیامبر مصون مانده‌اند، می‌شود؟ یا آن که باید سنت پیامبر را منحصر به آن دسته از کردار و گفتار پیامبر دانست که از آن حضرت در مقام پیامبری صادر شده است؟ مطلب دوم آن که اگر فرض کنیم چنان که اصولیون می‌گویند، همه قول و فعل و تقریر پیامبر سنت و حجت است، آیا مفهوم حجت آن است که تنها آنچه واقع شده، مشروع است و غیر آن نامشروع؟

پاسخگویی به دو سوال مذکور، خود بحث مستقلی است که نگارنده در رساله‌ای به آن پرداخته است. در پاسخ سوال اول باید گفت سنت پیامبر فقط شامل آن دسته از کردار و گفتار پیامبر می‌شود که از آن حضرت در

تمام مسئولیت‌های خانوادگی، حتی رسیدگی به امور فرزندان نیز بر عهده مردان بود. تعیین دایه، انتخاب همسر، اجازه برای ازدواج دختر و رتق و فتق امور مالی کودکان، اگر ارثی به آنان می‌رسید، با پدر بود و در غیاب پدر، همه این مسئولیت‌ها به جد پدری انتقال می‌یافت. در آن جامعه بوی که فاقد هرگونه نهاد مدنی بود، بر عهده گرفتن همه این مسئولیت‌ها کار سختی نبود. مردان به دلیل آن که بر خانواده و قبیله حاکمیت داشتند و خود مقررات حاکم را وضع می‌کردند، همواره سهم بیشتری برای خود قائل بودند. آنان امور مهم را به زنان نمی‌سپردند و بدون اجازه همسر خود زنان متعددی اختیار می‌کردند. طلاق، قضاوت و ریاست قبیله که شکلی ابتدایی از حکومت بود، در اختیار مردان قرار داشت. بدیهی است در چنین شرایطی در اموری مانند دیه و ارث نیز مردان حاضر نبودند با زنان دارای حقوق برابر باشند. اسلام و دیگر ادیان الهی، در همه شئون زندگی بشری دخالت نکردند و دستاوردهای عقل و علم و تجربه انسان را مردود نشناختند. پیامبران با پیام‌های بزرگ اعتقادی، مانند توحید و ایمان به آخرت مبعوث شدند و متناسب با شرایط جامعه خود و ظرفیت فکری و عقلی، مردم روزگار خود را به پاره‌ای اصلاحات دعوت کردند. مثلاً در مورد پدیده بردگی هیچ یک از ادیان صریحاً با آن مخالفت نکرده‌اند. اگر چه اسلام به بردگی گرفتن انسان‌های آزاد را ممنوع و آن را جرم دانست، اما اعلام نکرد که همه بردگان آزادند و بردگان در همه حقوق با افراد آزاد برابرند. در حالی که از تعالیم اسلام و دیگر ادیان در می‌یابیم که همه انسان‌ها با هم برابرند. بردگی، زاینده جهل بشر بود و تا هنگامی که این جهل باقی بود، بردگی هم از بین نمی‌رفت. اگر ادیان مردم را به اموری دعوت می‌کردند که از حد ظرفیت عقل و دانش آنان بیرون بود، مسلماً آنان به پیامبران ایمان نمی‌آوردند.

تبعیض میان مرد و زن نیز همانند تبعیض میان آزاد و برده بود. از میان رفتن این تبعیض‌ها نیازمند مقدماتی است. اسلام به بردگان شخصیت داد و برای آنان حقوقی وضع کرد؛ اگر چه حقوق آنان با انسان‌های آزاد برابر نبود، اما این اولین گام برای پیش رفتن و به حقوق کامل انسانی دست یافتن به شمار می‌رفت. هر چند مقایسه زنان با بردگان، مقایسه‌ای زیبا و پسندیده نیست، اما اگر به تاریخ بنگریم، مشاهده می‌کنیم در بسیاری از جوامع و دوره‌ها، شرایط زنان با شرایط بردگان قابل مقایسه است.

زنان، پیش از اسلام در حجاز، ارث نمی‌بردند، اما اسلام اعلام کرد که زنان نیز ارث می‌برند. بر اساس احکام فقهی، زنان در برخی موارد همانند مردان و در برخی موارد بیش از آنان و گاه کمتر از آنان ارث می‌برند. با نگاهی به جامعه مسلمانان اولیه و ساختار خانواده و قبیله در آن جامعه و قوانین و مقررات حاکم، به خوبی می‌توان به تفاوت موقعیت زن و مرد و تبعیض میان آنان پی برد. زن تحت حمایت مرد زندگی می‌کرد، زنان در همه امور زندگی خود محتاج مردان بودند. در خارج از خانه شغلی برای زنان وجود نداشت، به همین دلیل زنان چندان نیاز نداشتند که از خانه خارج شوند. در چنین شرایطی، وضع مقرراتی مانند پرداخت اجرت شیر دادن به مادر از سوی پدر یا پرداخت اجرت کار کردن در خانه به زن، حمایت مالی از زن محسوب می‌شد و این حمایت متناسب با شرایط اجتماعی و جایگاه انسان، بویژه زنان در آن جامعه بوده است.

مقام پیامبری صادر شده است، زیرا پیامبر به عنوان یک انسان عادی به آداب و سنن متداول جامعه خود عمل می کرده و این دسته از آداب و سنن را نمی توان مختص پیامبر و سنت او دانست، همچنان که آداب و سنن رایج میان مسلمانان اولیه را که از قبل از اسلام معمول بوده و یهودیان نیز به آن عمل می کردند و پس از اسلام نیز میان مسلمانان، یهودیان و مشرکان مشترک بوده، نمی توان سنت پیامبر دانست. مثلاً یهودیان نیز زن را برای قضاوت صالح نمی دانستند و شهادت او را نمی پذیرفتند. مشرکان نیز قبل و بعد از اسلام همین رویه را داشتند. درباره ولایت، حضانت، دیه، ارث و دیگر امور نیز رویه مشابهی میان مسلمانان، یهودیان و مشرکان - به دلیل همزیستی و عرف مشابه - وجود داشته است.

اگر مفهوم و گستره سنت را چنان که ذکر شد، محدود سازیم، مطمئناً مفهوم حجیت آن نیز نیازمند بحثی مفصل است؛ اما اگر فرض کنیم گستره سنت همان است که اصولیون می گویند، آنچه که پیامبر به عنوان واجب و حرام بیان کرده و قرآن نیز بر آن تصریح دارد، حجت است و ملاک مشروع و نامشروع و تشخیص حلال و حرام. اما غیر آن که شامل مباحات، مستحبات و مکروهات می شود، در حوزه تصرف مردم قرار دارد. آداب، سنن و قوانین رایج در میان مردم که مورد اعتراض پیامبر قرار نگرفته، امور عرفی و مباحی بوده که در حوزه تصرف مردم قرار داشته است. در قرآن نیز بارها درباره موضوعات مختلف بر ملاک عرف تأکید شده است. مثلاً می فرماید: "و عاشروهن بالمعروف..."^۱ (با زنان خود به شکل معروف زندگی کنید). یا: "و سرحوهن بمعروف..."^۲ (از زنان خود به گونه معروف جدا شوید) و یا: "و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف..."^۳ (برای زنان حقی است مانند آنچه بر مردان است به طور معروف). معمولاً معروف را پسندیده و نیک ترجمه می کنند. معروفه در واقع عملی است موافق با عرف و عقل و دانش و فضایل انسانی. پیامبر با احترام گذاشتن به آداب و قوانین عرفی مردم و امضا کردن آن، این قاعده را وضع کرد که قوانین مدنی مطابق با عرف که در حقیقت زاینده علم و عقل و تجربه بشری است، محترم است. قرآن نیز بر این قاعده صحنه می گذارد. مفهوم حجیت در آن بخش از سنت که از عرف اخذ شده، این است که آن دسته از آداب و اعمال مخالفتی با شرع و به عبارت دیگر، تعارضی با واجبات و محرمات نداشته است. اما نمی توان اعمال و آداب عرفی مسلمانان اولیه را ملاک تشخیص مشروع و نامشروع دانست. مثلاً در میان مسلمانان اولیه، از پیش از اسلام چنین مقرر بود که حضانت پسر را غالباً پس از دو سالگی و حضانت دختر را پس از هفت سالگی به پدر واگذار می کردند. وجود این قانون در آن جامعه به این معنا نیست که اگر امروز، ما با توجه به شرایط و مقتضیات خود به گونه ای دیگر عمل کنیم و قانونی دیگر وضع کنیم، مخالف شرع رفتار کرده ایم. یا مثلاً در جامعه آن روز معمول بود که رسیدگی به امور فرزندان که در فقه، ولایت خوانده می شود، بر عهده پدر و پس از او بر عهده جد پدری باشد. این قانون منشا عرفی داشته است. اگر امروز پس از پدر، ولایت فرزندان در صورت وجود شرایط لازم به مادر واگذار شود، امری خلاف شرع به وقوع نپیوسته است. در حالی که برخی فقها قوانین عرفی رایج در میان مسلمانان اولیه را احکام شرع می خوانند و قوانین امروز ایران نیز بر همین اساس تنظیم شده است. بی تردید قوانین رایج در جامعه مسلمانان اولیه با مقتضیات آنان هماهنگ بوده و با توجه به تفاوت ساختار خانوادگی و اجتماعی جامعه ما، مسلماً آن قوانین با شرایط و مقتضیات ما هماهنگی ندارد.

بر اساس آنچه در کتب فقهی در باب خمس آمده، استخراج گنج، مباح

است، در حالی که امروز اگر کسی اقدام به کشف و استخراج گنج کند، مجرم شناخته می شود.

مثال دیگر آن که در فقه آمده است اگر کسی زمین مواتی را آباد سازد، مالک آن می شود، حال آن که امروز کسی نمی تواند راساً به عمران اراضی موات بپردازد و مالک آن ها شود. نمونه هایی از این دست فراوان است. این ها نیست مگر به دلیل تغییر شرایط و مقتضیات قوانین حاکم بر یک کشور. نمی توان این قوانین را حتی در یک زمان عیناً در کشور دیگری اجرا کرد، به طوری که مفید عدل و نظم باشد. حال چگونه قوانین رایج در جامعه ای محدود با ساختاری کاملاً متفاوت متعلق به قرن ها پیش، می تواند در جامعه امروز ما مفید عدالت و نظم باشد؟ موقعیت زن در خانواده، قبیله و جامعه مسلمانان اولیه و نیز وظایف و مسئولیت های او با موقعیت زن در ایران امروز بسیار متفاوت است. اگر بخواهیم قوانین آن جامعه را در ایران امروز اجرا کنیم، یا باید ساختار خانواده و جامعه را تغییر دهیم و به صورت ساختار خانوادگی و قبیله ای آن روز درآوریم و موقعیت زن را به آن موقعیت تنزل دهیم، یا باید از عدالت و نظم که هدف وضع قوانین است، چشم پوشی کنیم. زن در خانواده ایرانی همواره یکی از دو رکن اصلی بوده است. وظایف و مسئولیت های او اگر بیش از مرد نباشد، هیچ گاه کمتر از او نبوده است. حقوق این زن نمی تواند با حقوق زن بی مسئولیتی که در فقه ترسیم شده، یکسان باشد. می توان درباره جزء به جزء حقوق زن و ادله ای که برای آن اقامه شده، مناقشه کرد. آنچه از مطالعه مجموع تاریخ و سنت به دست می آید، آن است که قوانین وضع شده درباره حقوق زن و حتی دیگر قوانین مدنی و جزایی، یا مستقیماً همان قوانین رایج بوده اند یا از عرف متداول آن روزگار اخذ و بر آن مبنا وضع شده اند.

از مجموع این مباحث نتیجه می گیریم احکام فقهی جز در واجبات و محرمات و عبادات، احکام شرعی نیستند و از قوانین و مقررات رایج و متداول در میان مسلمانان اولیه اخذ شده اند. به همین جهت تجدید نظر در قوانین امروز، بویژه در رابطه با حقوق زن نه تنها خلاف شرع نبوده بلکه ضرورتی اجتناب ناپذیر است. تأخیر در این امر حقوق زنان را پایمال می سازد و آنان را در برابر چالش هایی جدی قرار می دهد. امروز زنان به شکل غیر عادلانه ای به نام شرع از حقوق خود محروم می شوند و این هم ظلم به زنان است و هم ظلم به اسلام.

اگر روزی تبعیض میان زن و مرد همانند تبعیض میان برده و آزاد، پسندیده و معقول بود، امروز این تبعیض پسندیده و معقول نیست. آیا از میان بردن این تبعیض خلاف شرع است؟

امروز هنوز در حوزه های علمیه، احکام فقهی به نام احکام شرعی و اسلامی تدریس می شوند و از زن همان تصویری که توصیف شد، با حقوقی که شرح آن رفته ترسیم می شود. ترویج این احکام به نام اسلام، خود ایهامات و سوالات فراوانی به وجود آورده است. ورود این احکام به قوانین مدنی ایران بر سوالات و مشکلات افزوده است. به نظر می رسد تجدید نظر در اقامه ادله شرعی بویژه سنت، تعریف و محدوده آن و شیوه استنباط احکام و نیز تفکیک احکام شرعی از قوانین مدنی و جزایی، در این عرصه ضروری و راهگشا خواهد بود.